

بررسی گفتمان سفرنامه‌های آغاز دوره قاجار و تأثیر آنان بر نوخواهی عصر ناصری

سجاد جمشیدیان^۱
علی آرامش‌نیا^۲

❖ چکیده

همزمان با فرمانروایی قاجارها بر ایران و گسترش ارتباط میان ایرانیان و سایر نقاط دنیا و نیز آشنایی آنان با اصول جدید تمدنی و رویارویی نخبگان و جهانگردان ایرانی با مدرنیته و پدید آمدن گفتمان جدید فکری و سیاسی و همچنین امکان مشاهده مستقیم ایرانیان از جوامع اروپایی، انتقال اطلاعات کسب شده به صورت شفاهی و کتبی فراهم آمد که حاصل این مشاهدات، نخستین تصاویر و صورت‌های ذهنی ایرانیان از تمدن جدید را در میان آنها ایجاد کرد. سفرنامه‌های مربوط به آغاز این دوره به عنوان پیشگامان عقل مدرن ایرانی، شامل برداشت‌ها و مشاهدات از جوامع پیشرفته آن روزگار را به صورت خام و با بیان روایتی و توصیفی، به دولتمردان و به‌ویژه پادشاهان قاجار منعکس کرد. نویسندگان، غالباً مطالعه و توجه به این متون و توصیه‌های آنها را در نوسازی و پیشرفت بهتر ایران انتظار داشتند. در این مقاله با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی و نیز بهره‌وری از منابع کتابخانه‌ای کوشش شده است که با تحلیل سفرنامه‌های ایرانیان ابتدای دوره قاجار (از تشکیل این سلسله تا اوایل عصر ناصری) صورت‌های ذهنی ایرانیان از تمدن جدید و پیشرفت‌های دول اروپایی، واکاوی و میزان تأثیر این نوشته‌ها بر ناصرالدین شاه قاجار بررسی شود.

❖ واژگان کلیدی

قاجارها، عصر ناصری، سفرنامه‌ها، نوخواهی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۳/۱۳

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران Jamshidiyan.sajjad@gmail.com

^۲. کارشناس ارشد تاریخ Alii.arameshh@gmail.com

مقدمه

آغاز حاکمیت قاجارها، با انقلاب صنعتی و گسترش سرمایه‌داری اروپا مقارن بود و شرکت‌ها، سرمایه‌داران، سرمایه‌گذاران دولتی، اشخاص حقیقی و حقوقی، تجار، ماجراجویان و جستجوگرانی که بخت و اقبال خود را در سرزمین‌های بیگانه و دور دست می‌دیدند، برای دستیابی به ثروت معادن، منابع جدید و یافتن بازار فروش، راهی چهارگوشه جهان شناخته شده آن روز شدند (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۲۲۱). از اواسط سلطنت فتحعلی شاه قاجار، روابط ایران با ممالک متمدن اروپایی و رفت و آمد اروپاییان به ایران و آشنایی ایرانیان با اصول جدید تمدن که مقدمات آن در عهد صفویه و نادرشاه و کریم‌خان آغاز شده بود، رو به افزایش نهاد (راوندی، ۱۳۵۵: ۲۵۶). در این دوره، رویارویی ایران به ویژه نخبگان تحصیلکرده با مدرنیته اروپایی در مقیاس وسیع‌تری شکل گرفت و در نهایت به پدید آمدن گفتمان جدید فکری و سیاسی در میان جماعت تحصیلکرده ایرانی (میرسپاسی، ۱۳۹۴: ۱۲۹) و تماس و گسترش ارتباطات میان ایران و جهان خارج منجر شد. این تماس، آثار و تبعات بسیار مهم تاریخی برای ایران به بار آورد و پایه‌گذار بسیاری از حوادث و رخداد‌های مهم در صحنه تاریخ معاصر ایران گردید.

گسترش ارتباط میان ایرانیان و دیگر کشورها زمینه‌ساز آشنایی ایرانیان با جوامعی شد که مشابهت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با جامعه آنها نداشت. آنان از یک سو، شاهد پیشرفت و ترقی غرب بودند و از سوی دیگر، جهالت و عقب‌ماندگی ایران را می‌دیدند. آن سوی جهان، آزادی و احترام به حقوق فردی و اجتماعی دیده می‌شد، در سوی دیگر فقدان امنیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و یک‌سو، محدودیت قدرت و حکومت بود و سوی دیگر، استبداد خشن و حاکمیت بی‌چون و چرا و مطلق حکومت. چنین بود که غرب برای نسل اول متفکران، اندیشمندان و مصلحین اجتماعی ایران به منزله الگویی برای پیشرفت و از میان برداشتن بی‌خبری اجتماعی، عقب‌ماندگی اقتصادی و استبداد سیاسی جامعه شد. آرای سیاسی، منطق خردگرایانه، اومانیزم و لیبرالیسم غربیان بارقه امید و قوت قلبی برای ایرانیان طالب پیشرفت و اصلاحات شد

(زیباکلام، ۱۳۸۷: ۵۵) و آنها آرزوی ایجاد این افکار و برنامه‌ها را برای کشور خود در سر می‌پروراندند.

با اعزام محصلین، مأموران، سفیران، برخی از شاهزادگان و تجار به اروپا، امکان مشاهده مستقیم ایرانیان از جوامع اروپایی و وجوه مختلف تمدن جدید و انتقال اطلاعات کسب شده به صورت شفاهی و کتبی فراهم آمد. اطلاعات حاصل از مشاهدات این افراد، نخستین تصاویر و صورت‌های ذهنی ایرانیان از تمدن جدید را ایجاد کرد (منصوبخت، ۱۳۸۷: ۱۴۴). متأثر از جریان سفرنامه‌نویسی غربی‌ها در ایران، بسیاری از افراد صاحب ذوق و فکر، به خواندن این سفرنامه‌ها و سپس به نوشتن سفرنامه‌هایی از مسافرت‌های خود به اروپا و مناطق مختلف جهان روی آوردند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۲۴). بسیاری از این سفرنامه‌ها در این دوره زمانی، گزارش سفرهای مقامات دولتی ایران بود و دسته دیگر سفرنامه‌ها از آن اشخاصی بود که برای تجارت، سیاحت و تحصیل به این کشورها رفته بودند. سفرنامه‌نویسان آغاز عصر قاجار در طرح عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با پیشرفت اروپا پیشگام بودند و کوشیدند مطالب خود را در قالب سفرنامه و گزارش بیان کنند.

مهم‌ترین سفرنامه‌هایی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته، به شرح ذیل است:

- داودخان ارمنی، فردنامه پاریس، به کوشش: ایرج افشار، تألیف: ۱۲۳۱ق.
- ابوطالب اصفهانی، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، به کوشش: حسین خدیو جم، تألیف: ۱۲۱۹ق.
- میرزا مصطفی افشار، سفرنامه خسرو میرزا به پطرزبورغ، به کوشش: محمد گلبن، تألیف: ۱۲۴۵ق.
- خانلرخان اعتصام‌الملک، سفرنامه میرزا خانلرخان، به کوشش: منوچهر محمودی، تألیف: ۱۲۸۰ق.
- فرخ‌خان امین‌الدوله، مخزن الوقایع، به کوشش: کریم اصفهانیان، تألیف: ۱۲۷۲ق.
- میرزا ابوالحسن خان ایلچی، حیرت‌نامه، به کوشش: حسن مرسل‌وند، تألیف: ۱۲۲۴ق.
- ابوطالب بهبهانی، منهاج‌العلی، به کوشش: حوریه سعیدی، تألیف: ۱۲۹۲ق.

- عبدالصمد میرزا سالور، سفرنامه عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله به اروپا، تألیف: ۱۲۹۰ق.
- میرعبدالطیف شوشتری، تحفه العالم، به اهتمام: ص. موحد، تألیف: ۱۲۱۶ق.
- محمدهادی علوی شیرازی، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلیچی به روسیه (دلیل السفر)، به کوشش: محمد گلبن، تألیف: ۱۲۲۹ق.
- آقا احمد کرمانشاهی، مرآت الاحوال جهان نما، به کوشش: وحید بهبهانی، تألیف: ۱۲۲۵ق.
- رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، به کوشش: اصغر فرمانفرمایی قاجار، تألیف: ۱۲۵۳ق.

روشنفکران نسل اول یا همان سیاحان و محصلان ابتدای دوره قاجار، بیشتر در جهت تمایزبخشی ایران از غرب، به مقایسه میزان عقب‌ماندگی ایران و غرب پرداختند. بیان روایتی و توصیفی آنها از پیشرفت اروپا و روسیه و عقب‌ماندگی ایران به اندازه‌ای برای مخاطبان آن زمان جالب و شنیدنی بود که بسیاری از صاحبان قلم که امکان سیر و سفر به غرب و شرق داشتند را به نگارش سفرنامه‌ها و گزارش سفر واداشت. ساده‌بینی، سطحی‌نگری، داوری صریح و حیرت، از مهم‌ترین ویژگی‌های سفرنامه‌های این دوره است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۱۶). این جهانگردان، علایم پیشرفت غرب را با دیده حسرت می‌نگریستند و در همان زمان مشتاقانه به دنبال یافتن راهی برای انتقال و گسترش چنین فناوری‌هایی در ایران بودند و با تأکید بر پیشرفت‌های فنی به نوعی تحسین خود را نسبت به غربیان و موفقیت‌های آنان اعلام می‌کردند (قانون‌پور، ۱۳۸۲: ۱۵۴). غرب در نگاه گروه‌ها و مردم ایران، توأم با احساس تعجب بود و ایرانیان بی‌اطلاع، به آنجا به عنوان یک جهان باور نکردنی و افراد مطلع‌تر به عنوان الگوی آینده‌بینانه و شاید ارزشمند برای تقلید می‌نگریستند. ایرانیان پی‌گیر توسعه، آبادانی و پیشرفت اقتصادی احساس می‌کردند که برای ترقی، آوردن صنعت، احداث راه آهن، کشیدن تلگراف، ایجاد بندر، راه و احداث پل، چراغ برق، کشف معادن و ذخایر طبیعی و استخراج آنها، کشتیرانی، تأسیس دانشگاه، اصلاحات مالی و اداری و دیگر پیشرفت‌ها چاره‌ای جز استفاده از دانش، تجربه و سرمایه غربی‌ها (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۲۲۲) و الگوبرداری

از آنان در کشور خود ندارند. در ایران عصر قاجار، بی‌قانونی، نبودن سازمان‌های مدرن، بی‌سوادی، فقر، فقدان جاده و وسایل رفت و آمد از اصلی‌ترین مصادیق عقب‌ماندگی ایران قلمداد می‌شد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۱۱). برای ایرانیان بی‌اطلاع، فرنگ سرزمین خیالی و عجیبی بود که بیشتر در داستان‌ها یافت می‌شد.

آثار و سیاحت‌نامه‌های ابتدای این دوران «بدون عبارت آرایه و طبع آزمایی جهت استحضار طالبان» (میرزا مصطفی افشار، ۱۳۴۹: ۲۷) بیشتر به صورت خام و کلی بیان می‌شد. به عبارت دیگر، سیاحتگران بر آن نبودند تا اوضاع و احوال اجتماعی اروپا را با شرایط ایران مقایسه کنند؛ بلکه آنان صرفاً مشاهدات خود را ضبط و برای دیگران بازگو می‌کردند، اما به تدریج با افزایش شمار مسافران اروپا این روند تغییر کرد و به جای صرف مشاهده غرب، مقایسه ایران با این کشورها هم آغاز شد. ناکامی در تلاش‌های اصلاح‌طلبانه از یک سو و نابسامانی در اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی کشور از سوی دیگر، به تدریج موجب شد تا نویسندگان سفرنامه‌ها، از سویی آگاهی‌هایی پیرامون اوضاع نابسامان جامعه خود پیدا کنند و از سوی دیگر، نه تنها هیچ روزنه‌ی امیدی برای تغییر و تحول و بهبود اوضاع نمی‌دیدند، بلکه برعکس، شاهد نابسامانی تدریجی وضع مملکت بودند (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۲۸۶). در نگاه این سفرنامه‌نویسان و طالبان بهبود نسبی وضعیت زندگی در ایران، امید آن می‌رفت که این سفرنامه‌ها و نوشته‌های آنان، توجه دولتیان ایران و شخص پادشاه قاجار را برانگیزد و طالبان پیشرفت و آبادانی ایران با غور در این مسائل، گامی در جهت ایجاد اندیشه نو و آبادانی ایران بردارند: «شاید وسیله‌ای فراهم آید که به نظر باریافتگان دربار شاهی برسد و بر حالت دول سایر و ترقیات آنها اندک بصیرت حاصل کنند و به حالت فقر و مذلت این ملت واقف شده و در مقام چاره برآیند» (ابوطالب بهبهانی، ۱۳۸۸: ۶۰) و آداب تمدن و پیشرفت «آن ملک و صنایع و بدایع آنها که اکثر متباین و متعارض قوانین اسلام نیست و اثر نیک در آن جماعت ظاهر و هویداست مطلع شده تتبع نمایند و فواید آن به روزگار خود بردارند» (ابوطالب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۴) و در این راه «اگر چه به ملاحظات قصور همت ابنای روزگار و اخلاق رذیله و دستورات باطله که در ممالک اسلامی و میان مسلمانان در هر جا به رنگی دیگر شیوع یافته، بزرگان و اغنیا از باده غفلت و غرور سرشار و به آنچه

دارند مشعوف، بلکه علم کلّ را منحصر در معلومات قاصره و مختار خود می‌دانند و عامّه و فقرا به سبب عدم امنیت و دشواری تحصیل معیشت، زیر بار کسب قوت روزمره درمانده فرصت سر خریدن ندارند تا به شوق استخبار و حصول تجربات امور تازه که خدای تعالی در طبع انسانی ودیعت نهاده و آن را مایه شرف او ساخته چه رسد و از آن باب که گوید و متیقّن این که محنت من در این باب ثمری نخواهد داد یعنی اثر فایده بدیشان نخواهد بخشید بلکه به قدر کتب افسانه و حکایت که گاهی به جهت گذراندن وقت و سهولت عبارت میل به خواندن آنها می‌نمایند به مطالعه فقط این کتاب هم که ذکر اسماء غریبه و ثبت مضامین غیرمتداوله که در بادئی‌النظر به فهم نیاید و اندک دقت خواهد و از بعضی رموز و ایما در آن ناچاری است رغبت نخواهند کرد، بلکه تعصب دروغی اسلامی را بهانه ساخته از خواندن و نوشتن آن اجتناب خواهند نمود، فتور بسیار در تحقیق و تدقیق بعضی چیزها و شرح و تفصیل آنها داد» (همان: ۵).

آن گونه که از نوشته‌های ایرانیان این دوره برمی‌آید، نویسندگان و متفکران ایرانی بیشتر مجذوب فرهنگ و نظام سیاسی انگلستان بودند، اما به سبب پیوندهایی که میان بریتانیا و طبقه حاکم برقرار بود و وضعیت شبه استعماری آن کشور در ایران، در بین ایرانیان و به ویژه شماری از اندیشمندان، حسّی آمیخته به عشق و نفرت توأم با احتیاط نسبت به انگلستان وجود داشت و تأثیر فرانسه را بیشتر در نقد تلقی از دین و مسائل فرهنگی و تاریخی می‌توان ملاحظه کرد (میرسپاسی، ۱۳۹۴: ۱۳۵). در نظام داوری اندیشه‌گران ایرانی، فرانسه استعمارگری بدکنش و دروغ‌زن و انگلیس دولتی دادرسی، دادگر، درستکار و امدادگر شناخته می‌شد: «جماعت انگریز که ملک هند را بی‌صاحب افتاده دیدند تسخیر نمودند و به ضبط خویش در آوردند و فرانس مملکت مصر را به سبب غفلت مصریان و عثمانلو به حيله گرفتند» (شوشتری، ۱۳۶۳: ۲۸۷). آنان به ویژه در باب پیمان‌شکنی و بدعهدی فرانسویان تأکید می‌کردند و آن کشور را در این زمینه شهره آفاق می‌دانستند و با آنکه شجاعت و دلاوری آنان را می‌ستودند، از بازگویی بدعهدی و "خلف گفتار" آنان چشم نمی‌پوشیدند (حائری، ۱۳۸۱: ۴۱۸-۴۱۷): «و از آن جمله پادشاه فرانکسیس است، که در السن فرانسیس مشهور است، وی از سلاطین نامدار عظمت‌شعار است و این قوم به شجاعت و دلاوری موصوف و به بدعهدی و

خلف‌گفتار و فساد رفتار و کردار بین‌الأقران و الأمثال معروفند» (آقا احمد کرمانشاهی، ۱۳۷۳: ۴۰۲). در سفرنامه‌های آغاز عصر قاجار و بیشتر هم‌زمان با جنگ‌های اول و دوم ایران و روس، پیمان‌شکنی فرانسویان در عهدنامهٔ فین‌کین‌اشتاین و عقد قرارداد مخفیانهٔ روس و فرانسه تأثیر به‌سزا داشته است: «ابتداً در تمام پاریس دین و مذهب و دیانت و معنویت و روحانیت و حقیقت و انسانیت و ناموس و عرض و مردی و مردانیت و غیرت به هیچ وجه من‌الوجه یافت نمی‌شود. دنیای محض، جهالت محض، ظاهر محض، مجاز محض، ظلمت محض، ضلالت محض، گمراهی محض رواج دارد. خداوند شخص را از توقف در این جاها حفظ نماید و اهل اسلام را با این ولایت نیاورد و مسلمی را در اینجا نمیراند. معنی الدُّنْیا سجنُ المؤمن و جَنَّةُ الکافر» (پیرزاده، ۱۳۶۰: ۲۴۸).

سفرنامه‌نویسان این عصر به روسیه و مردم این کشور و پیشرفت‌های علمی آن نیز چندان رویِ خوشی نشان نمی‌دادند و به علل مختلف، از جمله دشمنی میان ایران و روس در سال‌های ابتدائی دوران قاجار و جدایی بخش‌هایی از سرزمین ایران به واسطهٔ این دولت، در سفرنامه‌های خود دیدگاه چندان مناسبی نسبت به این کشور نشان نمی‌دادند و پیشرفت‌های روسیه را به سبب ارتباط با اروپا و به خصوص انگلیس محسوب می‌کردند: «چون این طایفه خود ماده نداشتند که توان اختراع نظامی یا صنعتی کرده باشند و هر بنایی که گذاشته‌اند از یوروپ کسب کرده‌اند و آموخته‌اند، بالفعل استادان و معلمان و تربیت‌کنندگان از زن و مرد اهالی فرانسه و انگریز و سایر یوروپ در تربیت خانه‌ها و کارخانجات هر کار و هر حرفه و هر امری در امورات اینها بسیار هستند که هر یک در جایی به کاری مشغول کاری هستند و اینها را چیزی می‌آموزند و از سر کار پادشاه مواجب می‌گیرند» (میرزا ابوالحسن ایلچی، بی‌تا: ۱۸۱). اندیشه‌گران ایرانی حتی از پیشرفت‌های پزشکی و اقداماتی که صرفاً برای حفظ جان انسان‌ها در روسیه صورت می‌گرفت، انتقاد می‌کردند: «از رسوم شنیعه آنها یکی آن است که اموات مرد و زن مسلم و غیرمسلم را برای تشخیص علامت طاعون و سایر امراض مسریه مکشوف و برهنه ملاحظه می‌نمایند و مسلمین را از بیم جان و قدرت بر ممانعت نیست» (میرزا بزرگ قائم مقام، ۱۳۹۲: ۵۷). از دیدگاه آنان، از جمله عادات قبیحهٔ روسیان این بود که برای مداوای زنان از پزشکان مرد استفاده می‌شد و از زنان روس به

سبب آزادی‌های فردی سخت انتقاد می‌کردند: «مراتب بی‌عصمتی و ضایع روزگاری زنان روس و دختران این طایفه آنچه بیان شود یک از هزار و اندک از بسیار بیان نشده، مرتبه بی‌عصمتی زنان روس از جمیع قراهای فرنگ بیشتر است و اعمال قبیحه در میان ایشان بیشتر از همه جا شیوع دارد» (میرزا ابوالحسن ایلچی، بی‌تا: ۷۴).

سفرنامه‌نویسان آغاز عصر قاجار آنچنان محو زیبایی و آیین کشورداری انگلیس قرار گرفته بودند که معتقد بودند «ما باید انسانیت و آینده‌نگری را از این مردم بیاموزیم» (حاج سیاح، ۱۳۵۹: ۲۰۰). انگلیس و مردم این کشور را سواى تمام ممالک دنیا می‌دیدند که هیچ سرزمین و قومی را یارای برابری با آن نیست: «حق آن است که این جماعت در این مراحل و در حزم و تدبیر قلیل‌النظیر بلکه بی‌مثل و مانند و هیچ قومی از مسلم و کافر را با ایشان لیاقت همسری نیست و از این جهت است که دولت ایشان روزافزون است و به سهل و آسانی مملکت وسیع‌البینان هندوستان را به تصرف خود در آورده‌اند و در رفتار و کردار به وضعی می‌مانند که صاحبان ریاست مدن و اصحاب عقول را مجال نکته گرفتن و دم زدن نیست و اگر خانه کسی را نیز خراب می‌نمایند به نوعی می‌کنند که بر ایشان به ظاهر قصوری و الزامی وارد نمی‌شود» (آقا احمد کرمانشاهی، ۱۳۷۳: ۳۳۳). پیشرفت این کشور در امور صنعتی و شهرسازی و توجه به علم و به‌کارگیری آن در امور کشورداری موجب شده بود تا سفرنامه‌نویسان ایرانی با حیرت به این تحولات نگاه کنند و این پیشرفت را حتی در زندگی روزمره مردم عادی انگلستان مؤثر می‌دانستند: «در و دیوار مملو است از ثروت و حشمت و علم و صنعت و قدرت. زمین را اگر تا گاو ماهی بشکافند، چرخها و لوله‌ها و آثار صنعت بقدری دیده می‌شود که حواس را واله و مختل می‌کند. عظمت شهر طوری است که مسلماً اولین شهر دنیاست و اهلس از حیث دولت و علم و تدبیر ملکی و حسن جمال و لطافت اندام و بزرگترین و اولین ملت دنیا» ست (میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک، ۱۳۵۱: ۴۲-۴۱) و در نتیجه توجه دولت و ثروت این کشور، مردم آن هم به آسودگی زندگی می‌کنند: «مردم در چنان راحتی و تمولی زندگی می‌کنند که نمی‌توان بین فقیر و ثروتمند تمیز قائل شد. تمام مردم لباس‌های گران‌قیمتی از ابریشم و پارچه‌های پشمی می‌پوشند و به جواهرآلات مزین هستند. هر خانه‌ای همچون کاخ سلطنتی می‌باشد و باغ‌های میوه در داخل و خارج از

شهر همچون فردوس هستند و خانه‌ها مجهز به چنان وسایل راحتی هستند که قابل وصف نیست. تمام وسایل یک زندگی راحت برای ایشان مهیاست. درآمدشان مطمئن است و ثروتشان فراوان است» (حاجی پیرزاده، ۱۳۶۰: ۲۴۸). آنان در شرح مدنیت و آیین زندگی متأثر از پیشرفت‌های صنعتی این کشور معتقد بودند: «امروزه هیچ یک از دولت‌های اروپایی همچون انگلستان از وحدت ملی، ثروت، تجارت و ثبات سازمانی و دولتی برخوردار نیست. هر ساختمانی را مشاهده کردیم همچون میخ فولادی بود که به سنگ کوبیده شده بود. دولت و مردم از خوش‌گذرانی و عشرت‌گرایی پرهیز می‌کنند، توجه هر کس به آینده و آینده‌نگری و یادگیری ابزار بهینه‌سازی زندگی است» (فرخ‌خان امین‌الدوله، ۱۳۶۱: ۱۲۴). آنان با مشاهده این تکنولوژی و پیشرفت، از گوشه‌ای دیگر به حوادث و پیشرفت دولت می‌نگریستند: «همگی رعیت در محروسه امنیت خوش‌گذران و شب و روز تعلیم علوم و تحصیل فنون کار ایشان و علی‌الاتصال صرف اوقات به مزید کمال و ازدیاد محامد خصال می‌نمایند تا بدین جهت اعلم زمان و اکرم دوران بوده علم بدنامی و آوازه اشتهار تمامی معلی نموده باشند» (داود خان ارمی، ۱۳۸۲: ۹۲). آنان علم و توجه به علوم را زمینه تمامی دستیابی به تکنولوژی‌ها می‌دانستند و فقدان آن در سرزمین خود را به نحوی زیرکانه به خوانندگان‌شان گوشزد می‌کردند: «بلی بندگان حقیقی چنین بندگان و چنین شهرها دارد و هر کس این بلدان را ندیده حقا که کور و کر از این دنیا چیزی نفهمیده است» (عزالدوله سالور، ۱۳۷۴: ۱۹۱).

ایرانیان سفرنامه‌نویس با درک پیشرفت‌های دولت‌های اروپایی به مرور و با گذشت زمان توجه خود را از منظر صرفاً نظامی و سپاهمدارانه، به زیبایی شهرها و سبک زندگی مردم آنجا تغییر می‌دادند و به سایر جنبه‌های زندگی آنان، از جمله تکنولوژی ماشینی به عنوان اساس قدرت مادی آنان توجه می‌کردند. ظهور این نحوه درک و سیر از پراکنده‌بینی و کثرت به وحدت، از فروع به اصول و از معلول به علت، امکان گذر از نگاه سطحی و ظاهر‌بینی را به ملاحظه ارکان و پایه‌های تمدن جدید و قدرت دول اروپایی به صورت خاص و از مجرا و مسیر لوازم و اقتضائات آن به صورت عام فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، درک تمدن جدید به مثابه یک کلیت متشکل از فنون،

صنایع، قشون نظام‌دار، دیوان عریض و طویل اما قانونمند، نظام سیاسی بلامعارض و مورد حمایت مردم، به عنوان نتایج غیرقابل تردید علم، چونان انقلابی در ذهن و فکر اعضای هیئت، زمینه مناسبی برای درک مسأله اصلی جامعه ایران، یعنی بحران شکاف عمیق تمدنی و نه صرفاً ضعف و ناتوانی نظامی را مهیا می‌کرد (منصوربخت، ۱۳۸۷: ۵۹). به همین سبب، شخصی همچون مصطفی خان افشار، از همراهان ایلچی ایران به دربار روس، ریشه تمامی ناملایمات و عقب‌ماندگی ایران را در می‌یابد: «علم است که معارف را بر حبّ وطن و احتزاز و اجتناب از مواد اختلال مملکت وا می‌دارد. علم است که معارف را بر حبّ وطن و آسایش و ایمنی متوطنین از شرّ دشمن که متضمن نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی است دعوت می‌کند و به این وسیله غیرتی در عموم اهالی مملکت پدید می‌آید. علم است که معایب تجدد سلسله سلطنت و محاسن بقای آن را در سلسله واحد به معارف تعلیم می‌کند و برای حفظ امنیت در این باب به کلمه واحده و هیأت مجتمعه بذل جهد موفور به تقدیم می‌رساند. علم است که منافع و مضارّ مملکت از حیث تجارت و غیره جلب و دفع آن را تشخیص می‌دهد و به آن واسطه رونق ولایت و ثروت اهل مملکت روز به روز افزایش می‌یابد. نمونه این اجمال، تفصیل احوال پطر بزرگ است که به واسطه علمی که خود به اوضاع عالم به هم رسانید، اولاً از دولت‌های دیگر نوکرهای صاحب علم به خدمت خود دعوت کرد و در اندک زمانی میان اهل ولایت خود منتشر نمود. بالفعل طایفه‌ای که مثال وحوش و بهایم بودند در مدت یکصد و بیست و اند سال مجموعه فنون و صنایع گشته و دولتی که آنآ فآناً در تبدیل و تغییر بود، نظام و استحکام دایمی گرفته است و یوماً فیوماً در ترقی و تزاید است» (میرزا مصطفی افشار، ۱۳۴۹: ۲۴۷). آنان به عنوان اولین آگاهان ایرانی از دنیای متمدن و پیشرفته و مطلع از "پولوتیک" دنیای آن روز به خوبی به این نکته واقفند که ایران عصر قاجاری فاقد تمامی مؤلفه‌های صنعتی شدن و تولید و ساخت تکنولوژی‌ها در ایران بود: «به اعتقاد خاطی و محرر این دفتر آن که اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگریز نمایند جمیع امور روزگار ایشان بر وفق صواب گردد و بعد از آن که امر مدد معاش آدمی مضبوط باشد در تحصیل علوم نهایت جدّ و جهد به عمل آورد و در اندک زمانی سررشته عقل معاد کما

هو حقه به دست آید و از راهست که حکمای صاحب فنّ و عقلای انجمن عقل معاش را بر عقل معاد مقدم داشته‌اند» (ابوالحسن خان ایلچی، ۱۳۶۴: ۸۷). در حقیقت، به تکنولوژی و پیشرفت دولت‌ها همچون کالایی قابل فروش و انتقال می‌نگریستند و در فکر آن بودند تا با انتقال این تکنولوژی، راهی را که اروپا در طی سالیان سال طی کرده بود چند ساله طی کنند و از میان این دول، انگلستان را از سایر دول اروپایی بیشتر ترجیح دادند: «از برای ما لازم است که تکیه به دولتی بزرگ نمود و به واسطه آن دولت بلکه امر به سهولت بگذرد و آن دولت بالفعل آنچه ملحوظ است که به جهت ما ننگ نباشد منحصر به سه دولت است: یکی دولت انگریز دیگر دولت روس و دیگر دولت سلطان محمود قیصر روم. اما دولت روس از جهت اینکه خلق ایران نهایت تنفر را از او دارند بی‌حاصل است و عیب دیگر اینکه ولایت ایشان اتصال به مملکت ایران دارد و از کید ایشان نمی‌توان ایمن بود و اما دولت عثمانی و سلطان محمود، آن هم به واسطه اختلال در میانه خود و محمدعلی پاشا، امروز در ضعف است و ضمّ ضعیف به ضعیف افاده ضعیف می‌نماید. پس در این باب منحصر به دولت انگریز است و از اینکه سبقت آشنایی داریم و اکنون به دلایل عقلیه، دولت ایشان را ترجیح دادیم، بنابراین روی به آن دولت کرده استعانت از پروردگار جسته» (رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، ۱۳۷۳: ۲۱۹). آنان خواهان استفاده از تکنولوژی اروپایی به واسطه دولت انگلیس بودند تا با کمک این دولت، گام‌های ابتدائی پیشرفت در ایران برداشته شود و با گذشت زمان و اعزام محصلین و دانشجویان به آن سرزمین، تکنولوژی را در کشور خود بومی کنند و ایرانیان خود، راه و رسم استفاده و اختراع این دستگاه‌ها را بیاموزند. این متفکران به سبب درک کمتر از اوضاع سیاسی آن زمان و بی‌اطلاعی از شیوه کشورداری و اهداف بلندمدت دولت انگلیس در سایر مناطق دنیا و به صرف جنگ‌های ایران و روس و تجزیه مناطقی از ایران به واسطه این دولت و بدعهدی‌های فرانسه در خلال این دو جنگ و نقش میانجی‌گری دولت انگلیس برای ایجاد صلح میان ایران و روس و حتی از سوی ایران سفیری برای میانجی‌گری در این زمینه و پس دادن مقداری از سرزمین‌های از دست رفته فرستاده شد، انگلستان را برای استفاده از تکنولوژی این کشور در ایران بر سایر دول دیگر ترجیح می‌دادند. آنان علاوه بر تکیه

بر انگلیس، راه دیگر پیشرفت در ایران را فرستادن دانشجویان و محصلین ایرانی به این کشورها می‌دانستند: «کاشکی دولت علیّه ایران چند نفر از جوانان کار دیده را برای تعلیم به این کارخانه‌ها می‌فرستاد که به خرج کم در زمان اندک، تحصیل انواع صنایع می‌کردند» (میرزا مصطفی افشار، ۱۳۴۹: ۱۸۹)، زیرا از این رهگذر می‌شد به مرور زمان از این صنایع در ایران نیز بهره برد: «بسیار حیف باشد که دستگاه بخار که باعث رونق عموم صنایع و مایه تحصیل اغلب منافع است با آن سهولت مأخذ در ایران متداول نشود» (میرزا مصطفی افشار، ۱۳۴۹: ۲۵۳).

تا اواخر قرن نوزدهم میلادی، سفرنامه‌ها هنوز جایگاه خود را در ردیف کتاب‌های شگفت‌آور در باره مردمان و سرزمین‌های عجیب و غریب حفظ کرده بودند؛ میزان قابل توجهی از درک و شناخت نسبت به غرب و غربی‌ها از طریق این مسافران به معرض دید قرار گرفت (قانون‌پرور، ۱۳۸۲: ۱۵۰). به عنوان نمونه، سلطان‌الواعظین پدیده‌های نوین را به شیوه‌ای گویا و رسا به آگاهی ایرانیان و فارسی‌زبانان رسانید و در باب برخی از آن پدیده‌ها نگرشی ستایش‌آمیز از خود نشان داد، ولی وی در باره خطر تسلط دول اروپایی بر بازار و تجارت و سیاست ایران هشدار نداد و شیوه رویارویی با آن پدیده‌ها را به مخاطبان خود گوشزد نکرد (حائری، ۱۳۸۱: ۲۹۹). میرزا صالح شیرازی برای نخستین بار هدف از تاریخ نویسی و ذکر سیر تاریخ گذشته را آشنایی با چگونگی دگرگونی ولایات و امم و ذکر ترقی آنها دانسته است. او نیت خود را از شرح تاریخ اجتماعی و سیاسی سفرنامه، شرح گشتن "انگلند" آشکار کرده و این موضوع در تاریخ اندیشه جدید ایرانی بدیع و تازه است. وی لندن را ولایت آزادی نام می‌نهد و خود را موظف می‌داند تا با شور و جدیتی تام، شرحی از آن سرزمین و آبادانی و ثروت و عدالت آن را ارائه دهد. چون دیگران حیرت و شگفتی، توان و شوق پیش برنده وی در این سفرنامه است. دیدار و گزارش ریزبینانه او از دارالشفاه، مدارس، دانشگاه‌ها، موزه‌ها، پارک‌ها، مشورتخانه، پارلمان و نیز معادن و شرح زراعت و اختراع و نحوه صرف اوقات اهالی انگلیس و ارج و منزلت زنان و موارد دیگر مثال زدنی و قابل تحسین است و بیان علاقه و شور زایدالوصف او در ضبط و گزارش هر آنچه دیدنی است را نشان می‌دهد (معمدم دزفولی، ۱۳۹۰: ۲۴۴-۲۴۳). میرزا صالح مردی پرکار، باهوش و کوشا بود و گرایش

خاص به آموختن دانش‌های نوین و سودمند غرب داشت و تا آنجا که سفرنامه‌های وی نشان می‌دهد، به آشنایی ایرانیان با آن دانش‌ها سخت دلبسته بود، ولی مانند سایر سفرنامه‌نویسان ایرانی در باب شیوه برخورد ایرانیان با تمدن غرب و در حقیقت پرسشی به "چه باید کرد" خاموش می‌ماند.

آنها در مواجهه با مسائل مختلف، با توقف در مرحله دیدن و شنیدن، مراحل طبیعی شناخت را طی نکردند و در نتیجه نتوانستند صریح و جدی به این پرسش بپردازند که چرا جوامع مزبور، تمدنی متفاوت از تمدن‌های کهن به وجود آورده‌اند و به آن مرتبه تمدنی نائل شده‌اند؟ (منصور بخت، ۱۳۸۷: ۱۵۲). متفکران و روشنفکران آغاز عصر قاجار، به جای روی آوردن به مردم و پی‌گیری اصلاحات از بطن جامعه، به قشر فرادست و دربار متمایل شدند و اصلاحات را در نزد پادشاه قاجار جست‌وجو کردند. آنان عموماً به آگاه کردن مردم عادی جامعه اعتقاد نداشتند و مردم جامعه نیز در این زمان از هر گونه امکانات ایجاد تحول محروم بودند. آنان نتوانستند راهکار مناسبی برای ایجاد و پی‌ریزی پیشرفت و تغییر در کشور خود ارائه دهند و تنها با تکیه بر دولت انگلیس و اقتباس مظاهر تمدنی جدید از سوی این کشور بسنده کردند.

ابوالحسن ایلچی در سال ۱۲۲۴ق. / ۱۸۱۴م. به مأموریت لندن رفت و حدود یک سال و نیم در آنجا زندگی کرد و سپس به ایران بازگشت. او دیده‌ها و آزموده‌های خود را که سراسر با حیرت همراه بود، در سفرنامه‌اش به نام *حیرت نامه سفر* به رشته نگارش در آورد. او در سال ۱۲۲۹ق. / ۱۸۱۴م. نیز به مأموریت روسیه رفت و آگاهی‌های ارزنده‌ای در باب رویدادهای سفر ایلچی و مسائل گوناگون تاریخی در چاقوب پیوند ایران با روس و انگلیس در دست است (حایری، ۱۳۸۱: ۲۸۰).

امین‌الدوله یکی از مقامات برجسته حکومت ایران بود و سفرنامه وی را شاه و دیگر شخصیت‌های مهم در دایره نخبگان حاکم می‌خواندند. تحسین امین‌الدوله از انگلیسی‌ها و به طور کلی اروپاییان، بازتابی از امیدها و آرزوهای او برای آینده ایران است (قانون‌پرور، ۱۳۸۲: ۱۴۵). در این میان، تنها عده‌ای اندک از سیاحان و سفرنامه‌نویسان بوده‌اند که علاوه بر ذکر پیشرفت کشورهای غربی، خطر تسلط آنها بر ایران را نیز گوشزد کرده‌اند و ایرانیان را از معاشرت و همنشینی بیش از عرف با آنان برحذر داشته‌اند. مؤلف

مرآت‌الاحوال جهان‌نما که سالیان دراز در هند زندگی کرده بود، در کتاب خود علاوه بر ذکر اوصاف عدیده دولت انگلیس، به خطر استیلای این کشور بر ایران پرداخته و در بسیاری از صفحات کتاب خود، ایرانیان را از معاشرت بیش از اندازه با این مردم برحذر داشته است: «در بیان احوال سلاطین باورنگ و حکام بافرهنگ فرنگ و ذکر مملکت و سپاه و رسوم و عادات ایشان است و شرح احوال کمپنی و تسخیر وی است کشور هند را، موافق آنچه دیده و از دانایان شنیده و یا آنکه در کتب ایشان به ملاحظه رسیده، خالی از اعتصاف در عین انصاف به جهت عبرت و تنبیه مطالعه‌کنندگان نگارش می‌نماید» (آقا احمد کرمانشاهی، ۱۳۷۲: ۱۴۵). او با ذکر چگونگی تسلط این دولت‌ها به خصوص انگلیس بر نقاط مختلف دنیا از جمله هند، راه‌ها و شیوه‌های مختلف تسلط این دولت‌ها را به مردم و درباریان ایران یادآوری کرده است: «احوال اهالی هند و سلاطین آن به سبب معاشرت و مسامحه با جماعت نصاری رفته رفته از اوج رفعت به حضيض رسید، پس بر فدویان و جان نثاران پایه سریر سلطنت دارالسیف و الایمان ایران لازم و واجب است که از سوء عاقبت و فساد مال دوستی و الفت و مصاحبت با این جماعت مکر طویّت اندیشه نموده، به نرم زبانی و سالوسی و تملق و چاپلوسی این فرقه فریفته و به وعده‌های بی‌فروغ این طایفه سراپا حيله شیفته و خرسند نشوند، چه سرمایه ایشان در تسخیر ممالک و بلدان و تخریب خانۀ سلاطین و پادشاهان همین است و هر مملکتی را که ارادۀ تسخیر آن داشته‌اند اول به اسم سفارت و تجارت در آن رخنه کرده، سرداران و ارکان دولت و رؤساء آن مملکت را به دادن درم و دینار و اقمشۀ نفیسه و تحایف لطیفه و نرم‌زبانی فریفته کرده، بعد از آن به سهولت تمام بر آن مسلط شده‌اند، چنانچه از مطالعه احوال هند معلوم خواهد شد و تسلط ایشان در هر دیار نه بس موجب زوال سلطنت و ریاست و حصول بدنامی و ذلت است، بلکه مع ذلک باعث قطع سبیل امر به معروف و نهی از منکر و خرابی دین مبین و انهدام ارکان شریعت سیدالمرسلین است و سبب خسران دنیا و آخرت است» (آقا احمد کرمانشاهی، ۱۳۷۲: ۱۹۹-۲۰۰).

ناصرالدین شاه و نوسازی ایران

مجموعه فرهنگ سنتی که قرن‌ها بر سرزمین ایران سایه افکنده بود، حکومت‌های حاکم را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. فرهنگ سیاسی بومی، محلی و عشیره‌ای در مدت زمان متمادی و به واسطه استمرار، به فرهنگ سیاسی کل سرزمین ایران تبدیل شد. چنین نظامی به طور طبیعی با الگوی رابطه قدرت سنتی در ایران مبتنی بر حکم و اطاعت از بالا به پایین و با مفاهیم اسطوره‌ای و مذهبی سخت درآمیخت و مشروعیت خود را از منابع مختلف کسب کرد. در دوران قاجار بحران‌های متعدد و بی‌لیاقتی حکام و بی‌کفایتی هیئت حاکمه باعث شد که فرهنگ سنتی عشیره‌ای همچنان دوام یابد و سیستم که در معرض تغییر و تحول فراوان از خارج بود، بی‌تغییر باقی بماند (سریع‌القلم، ۱۳۷۷: ۴۲). در ایران عصر قاجار، حکومت تمام توان خود را مصروف حفظ و نگهداری وضع موجود می‌کرد و به همین نسبت از تکمیل امور و تحول و پیشرفت در کشور اثری دیده نمی‌شد. در حالی که در اروپا در آیین جدید کشورداری، آنچه بایست بماند و حفظ شود و آنچه رو به ترقی و پیشرفت است، بر طبق قوانین و تقارن و تقابل دو قطب رو به روی یکدیگر قرار می‌گرفتند و همه تحولات سیاسی بر اثر کشش و موازنه بین این دو عنصر به وجود می‌آمد. در ایران تسلط قوای ایستا بر نیروهای پویا چندان بود که توقف و عدم تحرک، مهر خود را بر چهره زندگی سیاسی نقش زده بود (بلوشر، ۱۳۶۹: ۱۹). قاجارها در ابتدای حکومت‌داری، اساساً تکلیف و وظیفه چندان برای خود نسبت به آبادانی مملکت قایل نبودند: نه در فکر اصلاحات اقتصادی بودند و نه خواهان تغییرات سیاسی و نه برای تحولات اجتماعی ایران نگرانی داشتند. رابطه آنها با گوشه و کنار مملکت، بسیار ساده و ابتدائی بود و صرفاً در دریافت مالیات و عایدی خلاصه می‌شد (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۸۵). به نوشته فریزر از سفرنامه‌نویسان اروپایی که در ابتدای تسلط قاجارها به ایران آمد و وضع حکومت‌داری در ایران را از نزدیک دید: «فتحعلی‌شاه به ایران مانند وطن خود که باید آن را دوست داشته باشد و حفظ کند و ترقی دهد نمی‌نگریست، بلکه در آن به چشم ملک استیجاری نگاه می‌کرد که مدت اجاره‌اش معلوم نیست، از این رو بر خود فرض می‌دانست تا هنگامی که در رأس قدرت است آن را غنیمت شمارد. از آنجا که خاندانش تخت و تاج را با قهر و غلبه به دست آورده‌اند، در

سراسر کشور با مردم مانند ملت مغلوب رفتار می‌کند و فکر و ذکر او همه این است که تا آنجا که ممکن است هر چه بیشتر از آنان پول بگیرد» (فریزر، ۱۳۶۴: ۱۱۶). مطالعه تاریخ حکومت‌داری و مناسبات میان حکومت‌داران و مردم در ایران عصر قاجار و به طور کلی در تمامی ادوار تاریخ ایران، نشان از آن می‌دهد که تمامی قوای حکومت در دست شخص پادشاه متمرکز بود و همه ترقیات دولت و ملت به میل پادشاه بستگی داشت؛ او سرچشمه تمام اقتدارات بود و تمام مناصب دولتی متعلق و در تحت اختیار وی قرار داشت: «پادشاه نیز رئیس تمام ادارات دولتی است. مثلاً در اداره جنگ یا عسکریه سرداری قشون بری و بحری متعلق به شخص اوست و تعیین عدد قشون و مأمور کردن سرداران و سرکاران و صاحب‌منصبان و ساختن قلعه‌جات و معابر نظامی و تهیه ملزومات جنگی و غیره به میل و حکم اوست و در ادارات مالیه ملزومات مالیه و وصول مالیات و به خرج رساندن برای مصارف دولت و ساختن کتابچه دخل و خرج و محسبات کل بر عهده اوست و تمام مداخل عایدی دولت در تصرف و اختیار اوست و نیز اداره عدلیه و کلیتاً تمام ادارات در ریاست و نظارت پادشاهند و نیز پادشاه از حالت روحانیه ملت یعنی مذهب و مساجد و مدارس و مکاتب و صنایع و علوم و فواید عامه مواظب است و تمام مأمورین و ارکان و رجال دولت از جانب او انتخاب و معین می‌شوند» (ورهرام، ۱۳۶۹: ۸۴-۸۳).

بی‌توجهی به علم، تفاخر به گذشته، فقدان نهادهای مدنی از قبیل مطبوعات و آموزش، روحیه محافظه‌کاری (گروته، ۱۳۶۹: ۱۸۴)، لاقیدی نسبت به اموال عمومی، رشوه‌گیری و دروغ‌گویی، استبداد داخلی و فقدان آزادی گروه‌ها از مهم‌ترین دلایل عقب‌ماندگی ایران در این زمان بودند (اسمیت، ۱۳۶۹: ۲۵۶). نداشتن راه‌ها، جاده‌ها و فقدان وسایل آسان نقل و انتقال، بدی اوضاع را بدتر کرده بود. به نوشته کارلا سرنا «پیشرفت و توسعه دانش مردم تقریباً هیچ است. فرد ایرانی حتی آنانی که تحصیلات بالایی در کشور دارند، از هیچ چیز اطلاعی ندارند و در جهل مرکب غوطه‌ورند و همین جهل و نادانی موجب گردیده است که حس کنجکاوی آنان مطلقاً به کار نیفتد» (سرنا، ۱۳۶۲: ۸۴). جنگ‌های ایران و روس و عهدنامه‌های منعقد شده با این دولت، موجی از ناامیدی و یأس و بدبینی و بی‌اعتمادی در ایران پدید آورد. فرهنگ سیاسی عشیره‌ای

ایران و ساختار سیاسی کشور، تا زمانی که صرفاً تحت شعاع مسائل داخلی و منطقه‌ای قرار داشت، عوامل مؤثر در فرهنگ و سیاست به نظر طبیعی می‌رسید. اما زمانی که عوامل مؤثر در فرهنگ و سیاست ایران، شامل متغیرهای بیرونی شد، سیستم دوره زوال را آغاز کرد و فرد شاه نمی‌توانست در مقابل نظام پیشرفته اجتماعی، سیاسی و فرهنگی غرب قد غلم کند. فرد شرقی با فرهنگ و سیاست استبدادی و با نگرانی‌های جدی امنیتی نمی‌توانست ساختی ایجاد کند که به تقابل با تهاجم غربی اهتمام ورزد (سریع‌القول، ۱۳۷۷: ۸۸). نه تنها در ایران قرن نوزدهم میلادی، صنعتی وجود نداشت، بلکه اقتصاد ایران را در آستانه قرن نوزدهم میلادی می‌توان به اقتصاد روستای عقب‌مانده کم آب و دورافتاده‌ای تشبیه کرد (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۴۷).

مقارن به تخت نشستن ناصرالدین شاه و در پی آن، نابسامانی‌های ناشی از موضوع جانشینی، اوضاع ایران را سخت بغرنج و متشنج کرده بود. فقدان حکومت نیرومند مرکزی و حرکت‌های مرکزگرای و سلطه فرهنگ و سنت ایلی و عشیره‌ای بر ساختار کشور، روحیه یأس و ناامیدی را در سطوح مختلف جامعه حاکم می‌کرد. به نوشته لرد کرزن: «در هر گوشه و کناری دلایل بسیار برای اضطراب و نگرانی هست و اندک و بلکه حداقل بارقه امیدواری مشهود است. خزانه دولت از باقیمانده نقدینه وام دولت روس خالی شده است و برای تجدید بنیه مالی مملکت امکانات محدود و نیروی مؤثر واقعی یا محرک دستگاه حکومت پاک مفقود است و امید تجدید آن هم در میان نیست. وضع کلی ولایات برای استقرار سلطانی جوان بر تخت سخت‌تر از این امکان ندارد، چون خزانه دولت تهی است و آرای متشت و ناتوان به حد وفور است. آثار اعتماد به استواری کار دولت از هیچ‌گونه نمودار نیست. یک بحران داخلی شاید در شرف تکوین است و بعید هم نیست که زیاد دور نباشد» (کرزن، ۱۳۴۹: ۵۳۳). ناصرالدین شاه در عصر پیشروی‌های جهان‌جویانه اروپا و برتری فزاینده علمی و تکنولوژی آن قاره و کثرت پردامنه اندیشه‌ها و نهادهای نوین می‌زیست. او بر جامعه‌ای فرمان می‌راند که به سبب رکود اقتصادی و کش‌مکش و ستیز داخلی تضعیف شده بود. از اختناق سیاسی و شرعی نالان بود، ولی هنوز عمیقاً به معیارها و ارزش‌های اجدادی خود دل بسته بود. در ابتدای زمامداری ناصرالدین شاه، روند اصلاحات از بالا به همت امیرکبیر پی‌گیری شد، اما

اصلاحات وی در همان دوره کوتاه صدارتش باقی ماند و بر اثر تلاش‌های مخالفین وی، یعنی کسانی که خواهان حفظ حالت سکون و ایستایی و مخالف اصلاحات بنیادین در عرصه کشورداری بودند و عدم حمایت ناصرالدین شاه، برنامه‌های وی را ناکام گذارد. ناصرالدین شاه در سال‌های ابتدائی حکومت تا آنجا که مصلحت‌اندیشی اجازه می‌داد، در برابر فشارهای جذب به درون قدرت‌های قرن نوزدهم میلادی، مقاومت ورزید. شاه در دهه‌های آتی همچنان که نکته‌های بسیاری از غرب و در باره غرب آموخت، کوشید این معلومات را حتی‌المقدور از اتباع خود پنهان بدارد و از شجره ممنوعه فرنگ فقط شاه و اطرافیانش، حلقه کوچک درباریان موررد اعتماد و فرزندان آنان می‌توانستند بهره برند و آنها اجازه داشتند مهارت‌های لازم را برای حشر و نشر با مغرب زمین فرا گیرند (امانت، ۱۳۹۳: ۵۵۱). در زمان صدرات میرزا آقاخان نوری از انتشار چندین کتاب منجمله سفرنامه‌هایی که به تبیین جوامع فرنگی پرداخته بودند، جلوگیری شد. او در باب سفرنامه فرخ‌خان امین‌الدوله نویسنده کتاب *مخزن الوقایع* چنین دستور داد: «نباید اجازه گذاشت عالیجاه میرزا حسن این کتاب را باسمه نماید که به همه جا منتشر شود و برای مردم درست آگاهی از اوضاع اروپا حاصل شود که مصلحت نیست»، چنانکه به کتاب عباسقلی خان سیف‌الملک، سفیر ایران به روسیه نیز اجازه انتشار نداد (آجودانی، ۱۳۸۴، ۲۱۷)؛ او استفاده از این گونه آثار را مختص خود و اطرفیان و وابستگان دربار قاجار می‌دانست.

در عهد قاجار، مجموعه قابل ملاحظه‌ای از آثار در باب اخلاق و رفتار شاهانه به سبک اندرزنامه‌های کهن برای شهریاران نوشته و منتشر شد، همچون: *التحفة الناصریه فی معرفه‌الالهیه*، تألیف میرزا نصراله دماوندی، *تحفه‌الملوک فی‌السیر و السلوک*، اثر سید جعفر کشفی دارابی، *خصایل‌الملوک*، نوشته میرزا اسداله شه‌خواستی مازندرانی، *تحفه ناصری*، تألیف محمدجعفر مروزی و چند اثر دیگر از این دست. عهدنامه‌ها، مانند اندرزنامه‌های مشابه در عهد اسلامی با تأکید بر رعایت ضوابط والای اخلاقی و مصلحت‌اندیشی سیاسی، متضمن وظایف پادشاه در قبال مردم و مردم در قبال پادشاهان بود. این پندنامه‌ها بینشی محدود داشت و هیچ‌گاه از بند خودبینی فرهنگی نسبت به واقعیات جهان خارج که دید مؤلفان این آثار را تیره و تار می‌کرد، نرسد.

نویسندگان آن گونه آثار نمی‌توانستند وظایف پادشاه را به صورت اهداف نوین یعنی مبنی بر اصلاحات و مسئولیت حکومت در امر رفاه مادی جامعه درآورند. این رشته نوشته‌های سیاسی، از جوّ متغیر بین‌المللی که دولت‌های جدید اروپایی ناگزیر با آن قرابت داشت، به کلی بی‌خبر بود و به مخاطرات حضور سیاسی و نظامی قدرت‌های خارجی واقعی نمی‌نهاد؛ نه اطلاعات قابل اتکایی در زمینه تاریخ و جغرافی به دست می‌داد و نه از پیشرفت‌های فنی، علمی و صنعتی دنیای نو سخنی به میان می‌آورد. ناصرالدین‌شاه پاسخ معماهای مغرب زمین را در نوع دیگری از نوشته‌ها می‌جست و وی را به مطالعه تاریخ و جغرافیای جهان در سراسر عمر ترغیب می‌کرد. این دو رشته که در گشودن افق فکری مردم خاورمیانه اهمیت چشمگیر داشت، ابتدا در قرن نوزدهم میلادی به شکل مجموعه فزاینده‌ای از ترجمه‌ها از زبان اروپایی ارائه شد (امانت، ۱۳۹۳: ۱۲۵-۱۲۲). در سال برکناری نوری، چند رساله ارزشمند در خصوص اصلاحات سیاسی و حکومت نوشته شد، بزرگ‌ترین کاروان محصلین ایرانی در قالب هیئت چهل و دو نفری به فرانسه رفت، شورای دولت به وجود آمد، مصلحت‌خانه عامه برپا شد و نخستین جمعیت سیاسی جدید به نام فراموشخانه تأسیس گردید. همچنین هیئتی برای ترقی صنعت و تجارت تشکیل شد، قانون دیوانخانه عدلیه اصلاح گردید، تلگراف با سرعت بیش از گذشته به ولایات کشیده شد و چند اثر سیاسی و اجتماعی از جمله آثار دکارت انتشار یافت و مندرجات روزنامه رسمی متنوع‌تر گردید (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۱۷۹). این اقدامات با برکناری صدراعظم اصلاح‌طلب ناصرالدین شاه، میرزا جعفرخان مشیرالدوله به پایان رسید و دوباره افراد مرتجع و خواهان حفظ حالت ایستا و سکون در دربار ناصری، اوضاع را به حالت سابق بازگرداندند.

به واسطه رشد مسئولیت‌ها و گسترش مشاغل جدیدی که برای حکومت به وجود آمده بود و نیز به سبب افزایش شمار حقوق و مستمری‌بگیرهای درباری، ساختار و حجم بوروکراسی دولتی پیوسته گسترش یافت و به اصطلاح، ماشین حکومت پیچیده‌تر شد. این گسترش جدا از آنکه بر قدرت سیاسی و اجرایی حکومت می‌افزود، مخارج و هزینه‌های آن را مرتباً نیز افزایش می‌داد. رشد هزینه‌ها بالطبع نیاز فزاینده‌ای به منابع مالی جدید برای حکومت به وجود می‌آورد و حکومت برای تأمین نیازهای مالی ناچار

بود از یک سو فشار بیشتری برای اخذ مالیات بر مردم وارد کند و از سوی دیگر، در جست و جوی راه‌های جدیدی برای ایجاد درآمد باشد. اجاره پست‌ها و مناصب حکومتی، مزایده درآمد ولایات، اجاره زمین‌های دولتی، خالصه‌جات و بیوتات سلطنتی، وضع تعرفه و اخذ گمرک از صادرات و واردات کالا، اخذ وام و قرضه از منابع خارجی و تجار داخلی و سرانجام واگذاری امتیاز به اروپاییان، از جمله راه‌های جدید ایجاد درآمد برای حکومت بود (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۴۰). ایجاد و نگهداری خط تلگراف که بریتانیا در سراسر ایران تا خلیج فارس کشید، بدین سبب که پس از شورش ۱۸۵۷م. لندن را با هند مربوط کند، به صورت یکی از علایق مهم بریتانیا در آمد و ایجاد این خط تلگراف در ایران موجب شد که ایران به صورت بازاری برای تولیدات انقلاب صنعتی بریتانیا هم مورد توجه قرار گیرد و شماری از بنگاه‌های بازرگانی انگلیسی در تبریز، بوشهر و جاهای دیگر مستقر شدند. جویندگان امتیازات بهره‌برداری معادن، راه‌آهن، تنباکو، بانکداری از لندن، پاریس و مسکو به تهران سرازیر شدند (رایت، ۱۳۸۳: ۲۱). حضور خارجی‌ان به صحنه‌های سیاسی و نظامی محدود نمی‌شد، بلکه دامنه آن به رخنه اقتصادی در بازارهای داخلی هم گسترش می‌یافت و از دید سنتی شاه به استعانت افکار و نهادهای جدید به نفوذ در اذهان رعایایش نیز می‌کشید (امانت، ۱۳۹۳: ۵۴۲).

تفاوت مهم دیگر میان ناصرالدین‌شاه و دیگر مخالفین اصلاحات در این بود که وی حداقل در آن مقطع، چندان واهمه‌ای از ماهیت نوگرایانه اصلاحات نداشت. اصلاحات برای ناصرالدین‌شاه پدیده‌ای برای بهبود امور مملکت بود. به سخن دیگر، او نسبت به اصلاحات نه تنها نظر منفی نداشت، بلکه آن را برای حکومت و پیشرفت امور مفید و حتی لازم می‌دانست؛ نه از آن جهت که لزوماً پادشاهی اصلاح طلب بود، بلکه بیشتر از آن بابت که احساس می‌کرد اصلاحات موجب پیشرفت امور و بهبود اوضاع و احوال مملکت خواهد شد. ناصرالدین‌شاه خواهان اصلاحات بود و حتی حاضر بود تا حدی به تغییر و تحول تن دهد، اما مشروط بر آنکه خطری حکومت او را تهدید نکند (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۱۹۸-۲۰۰). با اینکه قصد و نیت ناصرالدین‌شاه نسبت به اقدامات بدیع و جدید قابل تردید نیست، باز خود او تا حدی حامی این وضع و بساط خطرناک محسوب می‌شد، زیرا زر و مال شخصی او از همین راه فراهم می‌گردد و بسیاری از ایرانیان در

حین محاوره صمیمانه نظریات انتقادآمیز دارند، ولی در بیان و سخن، از تجلیل آن بساط و ترتیب هم دریغ نمی‌کردند، در واقع غیر از خود شهریار، هرگونه اقدام و ابتکار به منظور قیام بر ضد معایب راه و رسم دیرین پاک مفقود است (کرزن، ۱۳۴۹: ۶۰۱).

علاقه ناصرالدین‌شاه به تاریخ اروپا، جغرافیای جهان و کشفیات جدید هیچ کدام کاربرد عملی مشخصی نیافت و تنها امور جاری دنیا و خاندان‌های مختلف سلطنتی و شایعات خصوصی و رسوایی آنها و حتی کنجکاوی‌های پیش‌پا افتاده مندرج در جراید اروپا را نیز شامل می‌شد. ناصرالدین‌شاه ترجمه شمار قابل توجهی کتب تاریخی و جغرافیایی را سفارش داد که تقریباً همه در دست برای مصرف شخصی او و دور از دسترس عموم باقی می‌ماند (امانت، ۱۳۹۳: ۵۵۹). با وجود خواندن مطالب مبسوط در باره تاریخ و جغرافیای اروپا و با وجود سه بار مسافرت به آن قاره، دریافت شاه از سرزمین‌های عجیب و زیبایی که می‌دید، هرگز از ابراز حیرت و شگفتی از دستاوردهای عظیم فرا نرفت. شاه همچنان از پشت عینک خویش به فرنگ می‌نگریست (همان: ۵۵۱) و اگر اظهارات اعتمادالسلطنه در باب عدم پیشرفت آموزش شاه درست باشد، باید گفت که تأثیر روندهای فرهنگی اروپا بر شاه بسی محدود بود. خواندن کتاب‌های تاریخ، مقالات سیاسی و ادبیات جدید، جهان‌بینی یا تلقی او را از حکومت و جامعه تغییر چندانی نداد. مضامین تحلیلی یا تمثیلی این آثار نیز ذهن او را چندان مشوش نکرد. او با جزم‌اندیشی معمول خود در کتب تاریخی، شرح احوال پادشاهان، مقالات روزنامه‌ها و ادبیات داستانی نیز جویای تأیید و توجیه اعمال سیاسی خویش و تمدید وضع موجود بود. ناصرالدین‌شاه آنچنان از مخاطرات آزاد اندیشی هراس داشت که نتوانست در مطالعه تاریخ در پی پیام دیگری جز مشروعیت قدرت حاکم باشد (همان: ۵۶۳). ناصرالدین‌شاه با وحشتی که فهم آن دشوار نبود، رفته رفته پی برد که قدرت اقتصادی غرب و رسوخ اندیشه‌های سیاسی جدید به اندازه ضرب توپ‌های قهار روسی، یا برد کشتی‌های جنگی انگلیسی برای ثبات تخت و تاج او خطر دارد. او در اواخر سلطنت به همان اندازه که از ملکم و روزنامه قانون او می‌ترسید، از افراد تحصیلکرده و فرنگ رفته و نوشته‌های آنان نیز واهمه داشت، حتی از افراد تحول‌خواه و نوخواه دربارش نیز دوری می‌کرد و سعی می‌کرد از آنان در مناصب مهم دولتی استفاده ننماید. به گواهی عبدالله مستوفی،

ناصرالدین شاه در دوره دوم سلطنتش به ویژه در دهه آخر، از ورود هر دانش و بینش و هر چیز تازه‌ای به ایران جلوگیری می‌کرد: از مسافرت افراد به کشورهای اروپایی جلوگیری به عمل آورد و ورود روزنامه‌های فارسی چاپ خارج را که سبب باز شدن چشم و گوش مردم شود، قدغن می‌نمود (مستوفی، ۱۳۷۱: ۱۸).

می‌توان گفت که اصلاح امور مملکت بر اساس قواعد مرسوم در دنیای آن زمان، با منافع ساختار ایلی قاجار، پادشاهان قاجار و بافت اجتماعی ایران تضاد داشت. اصلاح اجتماعی، مستلزم قدری خانه تکانی در ساختار سیاسی بود و ملتی که ساختار سیاسی و اصلاحات را معیار منافع خود ارزیابی کند، طبیعی است که در برابر آن خواهد ایستاد. شاهان قاجار به واسطه ساختاری که در آن حکومت می‌کردند، نمی‌توانستند با مشروعیت توافقی داشته باشند و در آن روزگار، سطحی از عقلانیت برای درک دنیای جدید و شرایط تازه مملکت‌داری از طریق ساختارهای آهنین و همچنین به صورت ژنتیک از نسلی به نسل دیگر وجود نداشت (سریع‌القلم، ۱۳۷۷: ۹۵). برخلاف تمدن‌های قدیم، انتقال تمدن جدید به صورت طبیعی و بدون الگو و طرح و نقشه معین و با حفظ شاکله و کلیت فرهنگ و تمدن گیرنده و در نتیجه بدون داشتن تصویری واضح و روشن از کلیت، مبانی، مقدمات، منطق، لوازم و ضروریات آن، چیزی جز محال‌اندیشی و شکست در عمل نمی‌توانست باشد (منصوربخت، ۱۳۸۷: ۱۴۱). اصلاحات و نوسازی سبب می‌شد تا اقشار و لایه‌های جدیدی با انتظارات و توقعات نو پدید آیند و پادشاهان قاجار در تمام دوره حکمرانی خود کوشیدند با طرح‌ها و نقشه‌های گوناگون، از انتشار این افکار در سطح جامعه ایران جلوگیری کنند. آنها از این نکته غافل بودند که در صورت برآورده نشدن خواسته‌های جدید، ممکن است برخی از اقشار جامعه به سمت خشونت بروند و در نتیجه، جامعه وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی شود. قاجارها با جلوگیری از هر گونه تغییر و اصلاح جدی در یکصد سال اوائل حکومت، حداقل موفق شدند تعادل جامعه سنتی را حفظ کنند (زیباکلام، ۱۳۸۶، ۳۷-۳۴). نوسازی اختیاری به جای اکتساب توانایی‌های لازم در تمدن‌سازی و تأسیس تمدن جدید، با تقلید و عمل‌گرایی بی‌اعتناء به تفکر و مبانی نظری، به توسعه ناقص نوسازی و شبه‌تمدن بحران‌زا و مسئله‌آفرین منتهی شد (منصوربخت، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

نتیجه

از اواسط سلطنت فتحعلی شاه قاجار، روابط ایران با ممالک اروپایی و رفت‌وآمد آنها به ایران و آشنایی مردم ایران با اصول جدید تمدن که مقدمات آن در عهد صفویه و نادر شاه و کریم خان آغاز شده بود، رو به افزایش نهاد. در این دوره، رویارویی ایران به ویژه نخبگان تحصیلکرده با مدرنیته اروپایی در مقیاس وسیع‌تری شکل گرفت و در نهایت به پدید آمدن گفتمان جدید فکری و سیاسی در میان جماعت تحصیلکرده ایرانی منتهی شد. غرب برای نسل اول متفکران، اندیشمندان و مصلحین اجتماعی ایران به منزله الگویی برای پیشرفت و از میان برداشتن بی‌خبری اجتماعی، عقب‌ماندگی اقتصادی و استبداد سیاسی جامعه بود. آرای سیاسی، منطق خردگرایانه، اومانیسم و لیبرالیسم غربیان به منزله امید و قوت قلبی برای ایرانیان طالب پیشرفت و اصلاحات شد. از سوی دیگر متأثر از جریان سفرنامه‌نویسی غربی‌ها در ایران، بسیاری از افراد صاحب ذوق و فکر به خواندن این سفرنامه‌ها و سپس به نوشتن سفرنامه‌هایی از مسافرت‌های خود به اروپا و مناطق مختلف جهان روی آوردند. سفرنامه‌نویسان آغاز عصر قاجار در طرح عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با پیشرفت اروپا پیشگام بودند و برای نشان دادن این مطلب کوشیدند تا با بیان مطالب بسیار در قالب سفرنامه و گزارش‌های متعدد اقدام کنند؛ این سفرنامه‌ها حاکی از ساده‌بینی، سطحی‌نگری، داوری صریح، حیرت از وضعیت زندگی و پیشرفت دولت‌های اروپایی است. آنان علایم پیشرفت‌های غرب را با دیده حسرت می‌نگریستند و در همان زمان مشتاقانه به دنبال یافتن راهی برای انتقال و گسترش چنین فناوری‌هایی در داخل ایران بودند و با بزرگ داشتن پیشرفت‌های فنی، به نوعی تحسین خود را نسبت به غربیان و موفقیت‌های آنان اعلام می‌کردند. غرب در نگاه گروه‌ها و مردم ایران توأم با احساس تعجب بود و ایرانیان بی‌اطلاع به عنوان یک جهان باورنکردنی و افراد مطلع‌تر به عنوان الگوی آینده‌بینانه و شاید ارزشمندی برای تقلید به آن می‌نگریستند.

سفرنامه‌نویسان آغاز عصر قاجار، در طرح عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با پیشرفت اروپا پیشگام بودند. در نگاه این سفرنامه‌نویسان و طالبان بهبود نسبی وضعیت زندگی در ایران، امید می‌رفت که سفرنامه‌ها و نوشته‌های آنان را دولتیان ایران و شخص پادشاه

قاجار مطالعه کنند و طالبان پیشرفت و آبادانی ایران با غور در این مسائل، گامی در جهت ایجاد اندیشه نو و آبادانی ایران بردارند. نویسندگان و متفکران ایرانی بیشتر مجذوب فرهنگ و نظام سیاسی انگلستان بودند. آنان عموماً به آگاهان مردم عادی جامعه اعتقاد خاصی نداشتند و مردم جامعه نیز در این زمان از هرگونه امکانات ایجاد تحول محروم بودند. از سوی دیگر، آنها نیز نتوانستند راهکار مناسبی برای ایجاد پی‌ریزی این پیشرفت‌ها و تغییرات در کشور خود ارائه دهند و تنها به تکیه بر دولت انگلیس و پیشنهاد اقتباس مظاهر تمدنی جدید از سوی این کشور بسنده کردند و انتظار داشتند پادشاهان قاجار با انجام اصلاحات جامعه از بالا، تا حدودی عقب ماندگی جامعه ایران را نسبت به ممالک پیشرفته دنیا کاهش دهند.

مجموعه فرهنگ سنتی که قرن‌ها بر گستره سرزمین ایران سایه افکنده بود، حکومت‌های حاکم را تحت تأثیر خود قرار داده بود. در دوران قاجار، بحران‌های متعدد و بی‌لیاقتی حکام و بی‌کفایتی هیئت حاکمه موجب شد تا فرهنگ سنتی عشیره‌ای همچنان دوام یابد و سیستم که در معرض تغییر و تحول فراوان از خارج بود، بی‌تغییر باقی بماند. در ایران عصر قاجار، حکومت تمام توان خود را مصروف حفظ و نگهداری وضع موجود می‌کرد و به همین نسبت، از تحول و پیشرفت در کشور اثر چندانی دیده نمی‌شد. در ایران تسلط قوای ایستا بر نیروهای پویا چندان بود که توقف و عدم تحرک، مهر خود را بر چهره زندگی سیاسی نقش زده بود. ناصرالدین شاه در عصر پیشروی‌های جهان‌جویانه اروپا و برتری فزاینده علمی و تکنولوژی آن قاره و کثرت پر دامنه اندیشه‌ها و نهادهای نوین می‌زیست. او بر جامعه‌ای فرمان می‌راند که به سبب رکود اقتصادی و کشمکش‌ها و ستیزهای داخلی تضعیف شده بود. ناصرالدین شاه در سال‌های ابتدایی حکومت تا آنجا که مصلحت‌اندیشی اجازه می‌داد، در برابر فشارهای جذب به درون قدرت‌های قرن نوزدهم مقاومت ورزید و شاه در دهه‌های آتی، همچنان که نکته‌های بسیاری از غرب و در باره غرب آموخت، کوشید این معلومات را حتی‌المقدور از اتباع خود پنهان نگه دارد. ناصرالدین شاه با نگاه خاص خود به فرنگ و پدیده‌های نوین می‌نگریست و تا آنجا که در توان داشت و شرایط جامعه اجازه می‌داد، در مقابل این گونه رخنه‌ها و نفوذهای ایستاد. البته او نسبت به اصلاحات نه تنها نظری منفی

نداشت، بلکه آن را برای حکومت و پیشرفت امور مفید و حتی لازم می‌دانست، اما مشروط بر آنکه خطری حکومت و حاکمیتش را تهدید نکند.

با اینکه نیت ناصرالدین‌شاه نسبت به اقدامات بدیع و جدید قابل تردید نیست، باز خود او تا حدی حامی این وضع و بساط خطرناک محسوب می‌شد، زیرا زر و مال شخصی او از همین راه فراهم می‌شد. خواندن کتاب در مقوله‌های تاریخ سیاسی یا ادبیات جدید، جهان‌بینی یا تلقی او را از حکومت و جامعه تغییر چندانی نداد و مضامین تحلیلی یا تمثیلی این آثار نیز ذهن او را چندان مشوش نکرد. او با جزم‌اندیشی معمول خود در کتب تاریخی، شرح احوال پادشاهان، مقالات روزنامه‌ها و ادبیات داستانی، جویای تأیید و توجیه اعمال سیاسی خویش و تمدید وضع موجود بود. ناصرالدین‌شاه آنچنان از مخاطرات آزاداندیشی هراسان بود که نتوانست در مطالعه تاریخ در پی پیام دیگری جز مشروعیت قدرت حاکم باشد. در این دوره با مطالعه بسترهای اجتماعی و فرهنگی عصر ناصری، باید گفت که جامعه ایرانی و حاکمان آن، زمینه‌های لازم برای تحول و نوخواهی در جامعه را مهیا نکرده بودند و در مقابل اندیشه و تفکرات نوخواهان جامعه که به دربار عرضه می‌شد، ناصرالدین‌شاه برنامه منظم و درکی از این اندیشه‌ها نداشت و عده بی‌شماری از درباریان به حفظ ایستایی و عدم اصلاحات و نوسازی در کشور پافشاری داشتند.

منابع و مأخذ

- آجودانی، ماشاءالله، ۱۳۸۴، *مشروطه ایرانی*، چاپ دوم، تهران: نشر اختران.
- آزاد ارامکی، تقی، ۱۳۸۰، *مدرنیته ایرانی*، تهران: اجتماع.
- ارمنی، داود خان، ۱۳۸۲، *فردنامه پاریس*، چاپ اول، به کوشش: ایرج افشار، تهران: انوشه.
- اسمیت، آنتونی، ۱۳۶۹، *ماهی سفید کور در ایران*، ترجمه: محمود نبی‌زاده، تهران: گسترده.
- اصفهانی، ابوطالب بن محمد، ۱۳۸۳، *مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان*، چاپ چهارم، به کوشش: حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- افشار، میرزا مصطفی، ۱۳۴۹، *سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورغ*، به کوشش: محمد گلبن، تهران: مستوفی.
- اعتصام‌الملک، خانلرخان، ۱۳۵۱، *سفرنامه میرزا خانلرخان*، به کوشش: منوچهر محمودی، تهران: وزارت امور خارجه.
- امانت، عباس، ۱۳۹۳، *قبله عالم*، چاپ پنجم، ترجمه: حسین کامشاد، تهران: نشر کارنامه.
- امین‌الدوله، فرخ خان، ۱۳۶۱، *مخزن الوقایع*، به کوشش: کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی، تهران: اساطیر.
- ایلچی، میرزا ابوالحسن خان، ۱۳۶۴، *حیرت‌نامه*، به کوشش: حسن مرسل وند، تهران: نشر رسا.
- بلوشر، ویپرت، ۱۳۶۹، *سفرنامه بلوشر*، چاپ دوم، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- بهبهانی، ابوطالب، ۱۳۸۸، *منهاج‌العلی*، چاپ اول، به کوشش: حوریه سعیدی، تهران: میراث مکتوب.
- پیرزاده، محمدعلی بن محمداسماعیل، ۱۳۶۰، *سفرنامه حاجی پیرزاده*، به کوشش: حافظ فرمانفرمائیان، تهران: انتشارات بابک.

- حائری، عبدالهادی، ۱۳۸۱، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر.
- راوندی، مرتضی، ۱۳۵۵، تاریخ اجتماعی ایران، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- رایت، دنیس، ۱۳۸۳، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمه: غلامحسین صدری افشار، تهران: اختران.
- زیبا کلام، صادق، ۱۳۸۶، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران: روزنه.
- _____، ۱۳۸۷، سنت و مدرنیته، تهران: روزنه.
- سالور، عبدالصمد میرزا، ۱۳۷۴، سفرنامه عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله به اروپا، تهران: نامک.
- سربع‌القلم محمود، ۱۳۷۷، "مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران"، مجله سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۳۶-۱۳۵.
- سیاح، حمید، ۱۳۵۹، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش: سیف‌الله گلکار، تهران: امیرکبیر.
- شوشتری، میرعبدالطیف، ۱۳۶۳، تحفه العالم، تهران: طهوری.
- علوی شیرازی، محمدهادی، [بی‌تا]، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه (دلیل السفر)، به کوشش: محمد گلبن، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- فریزر، جیمز بیلی، ۱۳۶۴، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی از مرز ایران تا تهران و دیگر شهرهای ایران، ترجمه و حواشی: منوچهر امیری، تهران: توس.
- قانون‌پرور، محمدرضا، ۱۳۸۲، شناخت ناشناخته، ترجمه: حسین اردستانی، مجله گفتمان، شماره ۸.
- کارلا، سرنا، ۱۳۶۲، آدم‌ها و آیین‌ها در ایران، ترجمه: ع. ا. سعیدی، تهران: ناجا.
- کرزن، جرج، ۱۳۴۹، ایران و قضیه ایران، ترجمه: وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کرمانشاهی، آقا احمد، ۱۳۷۳، مرآت‌الاحوال جهان نما، ج ۱، به کوشش: وحید بهبهانی، قم: انصاریان.
- گروته، هوگو، ۱۳۶۹، سفرنامه گروته، ترجمه: مجید جلیلود، تهران: مرکز.

مستوفی، عبدالله، ۱۳۷۱، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: انتشارات زوار.

معمدزفولی، فرامرز، ۱۳۹۰، تاریخ اندیشه جدید ایرانی، سفرنامه‌های ایرانیان به فرنگ، تهران: شیرازه.

منصوربخت، قباد، ۱۳۸۷، "نخستین دریافت‌های ایرانیان از تمدن جدید و تأثیر نظری و عملی آن در الگوی نوسازی امیرکبیر"، تاریخ ایران، شماره ۵، ص ۵۹.

میرزا بزرگ قائم مقام، عیسی بن حسن، ۱۳۹۲، رساله جهادیه، قم: عطف.

میرسپاسی، علی، ۱۳۹۴، تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه: جلال توکلین، تهران: ثالث.

نایب‌الایاله، رضاقلی میرزا، ۱۳۷۳، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله، چاپ سوم، به تصحیح: اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران: اساطیر.

ورهرام، غلامرضا، ۱۳۶۹، تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، چاپ دوم، تهران: معین.